

آستان قدس رضوی در نظر گرفته است. (۲۵) اگرچه مناسبات کلاسیستی معمولاً خارج از کنترل دولت مرکزی انجام می‌گیرد، ولی اهرم‌های دولتی نیز در خدمت آنها قرار می‌گیرند. مثلاً دارندگان پست‌های دولتی می‌توانند در یک سیستم سلسله‌مراتب حکومتی منابع ثروت دولتی را کنترل و بخش‌هایی از آن را به زیردستان خود به صورت حقوق و مزایا و سایر امتیازهای مالی مثل واگذاری اتومبیل و خانه بدهند تا در مقابل از خدمات آنها بهره‌مند شوند. بنابراین رابطه کلاسیستی هم درون دولت و هم خارج از دولت جریان می‌یابد. در شکل سیاسی و جدید کلاسیسم، برخلاف شکل سنتی آن که منابع ثروت اموال شخصی پاترون (حامی) است، منابع دولتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین گروه‌های رقیب تلاش می‌کنند که سلطه خود را از طریق کسب پست‌های دولتی بر منابع ثروت آن زیادتر کنند. کنترل پست‌های دولتی شاهرهای برای دستیابی به امکانات اقتصادی مثل تجارت، جواز کسب و کار، وام‌های ارزان قیمت، و دریافت ارزهای دولتی و غیره می‌باشد. نشریه عصر ما در یکی از مقاله‌های خود علیه این گروه‌ها می‌نویسد: «گرفتن سهمی از نواله‌های اقتصاد زیرزمینی همچون چند آژانس مسافرتی و چند کمیسیون در مورد برخی فعالیت‌ها در جزیره کیش» (۲۶) به عنوان نمونه‌هایی از این گونه امتیازها ذکر کرده است. بسیاری از این فعالیت‌ها در ایران پوشش مذهبی دارد. اگر نفع اقتصادی در بین نبود و هدف حفظ و تبلیغ اسلام بود، اینهمه جنگ و جدل بین رهبران مذهبی ایران وجود نمی‌داشت.

چهارم: فقدان یک اخلاق عمومی دو جانبه. یعنی نبود سیستم مشترکی که بر اساس آن منابع ثروت ملی بر معیار همگانی و پذیرفته شده‌ای مبادله و تقسیم شود. بذل و بخشش‌های درون حکومتی و بیرون از ایران برای کسب حمایت سیاسی، ناشی از همان سیستم کلاسیستی حاکم است که بر فساد دامن می‌زند.

فساد محصول کلاسیسم

آنطوری که رنه رمارچاند (Rene Remarchand) می‌نویسد فساد از برجسته‌ترین آثار مناسبات حامی پروری در جوامع مدرن است. (۲۷) همین فساد مانع رشد طبقاتی جامعه می‌شود. چرا که فساد مثلاً رشوه‌گیری منافع این گروه‌های فراطبقاتی را بهتر تامین می‌کند. مردم عادی نیز مجبور می‌شوند تا برای حل مشکلات بوروکراتیک خود، و رفع موانع کار و به اصطلاح رفع سنگ اندازیهای مؤسسات دولتی و نه از طریق ایجاد فشار برای رفرم و اصلاح وضع موجود، بلکه با تن دادن به سیستم رشوه‌گیری به این خواست نامشروع و غیرقانونی تسلیم شوند. بطوریکه این وضع، قاعده‌ای کلی در جامعه می‌شود و آنقدر ریشه

می دواند که خیرخواهان حکومتی نیز توان حل آنرا ندارند.

پیتر فلین (P. Flynn) که رابطه طبقات و سیستم کلاسیکالیستی را مطالعه کرده است نتیجه می گیرد که فساد مانع از شکل گیری طبقاتی می شود و ممانعت از تشکیل طبقات اجتماعی مانع اصلی برای توسعه جامعه است. (۲۸)

فساد معلول ضعف مناسبات قانونی و وجود گروه بندی های غیر قانونی درون حاکمیت و به اصطلاح باند بازی است. فرانک بلونی و ماریو کاجیاگلی در بررسی های خود درباره کلاسیکالیسم در ایتالیا نتیجه می گیرند که حامی پروری سیستمی بحران زاست. چرا که در مناسبات سیاسی و مدنی، بسیاری از شهروندان را که می توانند در ساخت جامعه نقش فعالی داشته باشند حذف می کند. (۲۹) انتصاب و حتی انتخاب افراد در اینگونه سیستم ها ناشی از یارکشی ها و قرارمدرهای پشت پرده است تا رقابت سالم بر اساس توان و صلاحیت افراد. این وضعیت نیز در ایران حاکم است. در زیر به نمونه ای از قرارمدرهای پشت پرده توجه کنید.

آقای محسن رضائی فرمانده سابق سپاه پاسداران و دبیر کنونی مجمع تشخیص مصلحت نظام در مصاحبه اخیر خود با روزنامه سلام درباره انتخابات می گوید:

«انتخابات قبلی فقط یک سیاست داشت. این بار ما سیاست را عوض کردیم. سیاست های گذشته این بود که یکی از شخصیت ها می آمد و دوسه نفر را هم اطرافش می گذاشتیم که صحنه خالی نباشد. همه مردم هم می فهمیدند... این بار سیاست عوض شد. اتفاقاً بودند کسانی که می گفتند ما مثل گذشته عمل کنیم، فقط گفتند آن آقای که میخواهد محور باشد بیاید نظر همه جناحها را بگیرد. از هر جناح دوسه نفر را در کابینه بگذارند. ولی بقیه همه بیاید پشت سر او... سیاست را عوض کردیم، مردم فهمیدند که مسئله برای آنها جدی ست. لذا وقتی در انتخابات شرکت کردند آنقدر این شناسنامه ها را محکم در دست گرفته بودند و در این صفوف ایستاده بودند که انگار می خواستند به یک جنگ یا جهاد بروند.» (۳۰)

در تایید همین گفته آقای اسدالله بادامچیان، یکی از رهبران اصلی گروه مؤتلفه اسلامی و مدافع «حکومت عدل الهی» بجای جمهوری اسلامی قبل از برگزاری انتخابات اخیر گفت:

«می توان در مورد نامزد اصلح ریاست جمهوری به اجماع رسید و ضرورتی برای رقابتی کردن انتخابات وجود ندارد. همانطور که در دوره های قبل این اجماع وجود داشت و رقابت نامزدها جدی نبود.» (۳۱)

این دو نقل قول از دو تن از رهبران رژیم اسلامی نشان می‌دهد که چگونه گروه‌های رقیب برای تقسیم قدرت بین خود به توافق‌های پشت پرده دست زده و انتخابات پیشین چیزی جز صحنه سازی نبوده است. اما عدم توافق گروه‌های قدرت در آخرین انتخابات ریاست جمهوری ناشی از بحران عمیقی است که درون حاکمیت را گرفته است. بحران کنونی که بحران تفسیر از اسلام است ریشه رژیم را خواهد خورد.

فساد دستگاه‌های حکومتی ایران در سالهای پس از انقلاب شگفت‌انگیز و بی‌سابقه بوده است. رشوه‌گیری امری عادی است. سوء استفاده‌های کلان از بانک‌ها از صدها موارد و میلیاردها دلار فراتر رفته است. (۳۲) تحت لوای مذهب هرگونه تخلف سیاسی و حقوقی از جمله تقلب در انتخابات توجیه شده و رهبران روحانی جامعه که باید منشاء ارتقاء اخلاق در جامعه باشند اگر در این تخلفات و سوء استفاده‌های مالی و سیاسی و حقوقی سهیم نباشند توجیه‌گر آنها بوده‌اند. در یک عبارت، جامعه ایران از نظر اخلاقی به پایین‌ترین حد خود سقوط کرده است.

جیمز اسکات (J. Scott) یکی از صاحب‌نظران درباره کلاسیسم می‌نویسد: «توضیح کلاسیسم یعنی مطالعه فساد و قانون شکنی.» (۳۳) کلاسیسم اضافه می‌کند که برای جلوگیری از یک سیستم حامی پروری ایجاد یک اخلاق عمومی لازم است. چرا که رشد حامی پروری با سقوط اخلاق عمومی بوجود می‌آید و سقوط اخلاق عمومی با از بین رفتن احساس ملی‌گرایی. (۳۴) در خیلی از جوامع از جمله ایران، ضعف ناسیونالیسم ناشی از عدم وجود احساس مشترک بر تاریخ واحد است. تاریخ ایران به تناسب ایدئولوژی‌ها و تعلقات خاطر مختلف متفاوت خوانده و تاویل می‌شود. توافق بر سر تاریخ مشترک برای تعالی احساس ملی لازم است. پدیده‌ای که با شکست تلاش برای جایگزینی هویت مذهبی به جای هویت ملی اندک اندک با بازنگری‌های همه‌جانبه دارد شکل می‌گیرد.

پانوشت‌ها و منابع:

۱- نوشتار حاضر خلاصه‌ای از حاصل مطالعات من طی سه سفر به ایران است. در همین زمینه نیز رساله‌ای به انگلیسی به کنفرانس سالانه انجمن مطالعات خاورمیانه MESA در ۲۴ نوامبر ۱۹۹۷ در شهر سانفرانسیسکو کالیفرنیا ارائه گردید. متن کامل این پژوهش در کتابی جداگانه چاپ خواهد شد.

۲- برای مطالعه نظری و جامعه‌شناسی کلاسیسم به سه اثر زیر مراجعه کنید:

- George Simmel, On Individuality and Its Social Forms, University of Chicago

Press, 1971.

- George Homans, *Social Behavior: Its Elementary Forms*, New York, 1961.

- Peter, M. Blau, *Exchange and Power in Social Life*, John Wiley, NY 1964.

۳- پویولیسیم یک سیستم فراطبقاتی است با رهبری فرهمند که یکتائی توانایی های او اکثریت جمعیت یک جامعه را بدورش بسیج می کند. سیستمی است آئین سالار، توده ای، متمرکز و رادیکال. درباره پویولیسیم در ایران آثار فراوانی به فارسی و زبانهای دیگر منتشر شده است که نیاز به ذکر همه آنها نیست. برای نمونه به مجموعه مقالات درباره پویولیسیم (ترجمه و تألیف و تحلیل) نگاه کنید به «نظم نوین» دفتر چهارم تحت عنوان: «پویولیسیم: تحلیل جنبشهای پویولیستی در کشورهای توسعه نیافته، بهار ۱۳۶۰، چاپ اول، ناشر نظم نوین، و دفتر شماره سوم نظم نوین، تابستان ۱۳۵۹.

۴- برای اطلاع از این تفاوت نگاه کنید به:

Michael Watts, "The shock of Modernity: Petroleum, Protest, and Fast Capitalism in an Industrializing Society." In Allan Pred and Michael Watts (eds.), *Reworking Modernity*, New Brunswick: Rutgers University Press, 1992.

۵- مفهوم کلایتالیسم یا حامی پروری را من اولین بار در مقاله ای زیر عنوان «جامعه مدنی: کی و چگونه» در ماهنامه آدینه، شماره ۱۱۹، مرداد ۱۳۷۶، چاپ تهران استفاده کرده ام و در همانجا نیز توضیح کوتاهی درباره این سیستم داده ام. در این مقاله حامی را معادل patron و کارگزار را معادل client بکار برده ام.

۶- شعار محوری این دوره در ایران «حزب فقط حزب الله و رهبر فقط روح الله» بود، و هیچ گروه دیگری توان چالش رهبر واحد را نداشت، و گرنه با خشونت مدافعان رهبری مواجه می شد. از دید این هواداران متعصب، رهبر پاک، توانا و بی اشتباه است.

7- Anthony Hall, *Patron-Client Relations: Concepts and Terms*, in Steffen W. Schmidt and et al., *Friends, Followers, and Factions*, University of California Press, 1977, pp. 510-512.

۸- پیشین.

۹- «دیدگاههای آیت الله هاشمی رفسنجانی درباره مسائل سیاسی کشور» روزنامه همشهری، سه شنبه ۴ آذر ۱۳۷۶، برابر ۲۵ نوامبر ۱۹۷۷، سال پنجم، شماره ۱۴۱۷.

۱۰- هفته نامه مبین، شماره ۱۸۹، مهرماه ۱۳۷۶، نقل از «راه توده»، شماره ۶۵، آبانماه ۱۳۷۶، ص ۴۰.

۱۱- نشریه ندای دانشجوی، شماره ۱۲، نقل از ماهنامه «ایران فردا»، شماره ۳۷، مهرماه ۷۶، ص ۲۷، تهران - ایران.

۱۲- پیشین.

13. Mario Caciagli and Frank Belloni, "The 'new' Clientalism in Southern Italy: The Christian Democratic Party in Catania," in S. N. Eisenstadt and Rene Lemarchand (eds), *Political Clientalism, Patronage, and Development*, Sage Publication, Beverly Hills, London, 1981.

14. Eric Wolf, "Kinship, Friendship and Patron-Client Relations in Complex Society," in Steffen W. Schmidt, and et. al, (eds), *Friends, Followers, and Factions: A Reader in Political Clientalism*, University of California Press, 1977.

15. Ayse Gunes-Ayata, "Clientalism: Premodern, Modern. Postmodern," in Luis Roniger and Ayata (eds), *Clientalism and Civil Society*, Press, 1993.

16. N. Mouzelis, *Class and Clientalistic Politics: The Case of Greece*, *Sociological Review*, Vol. 26, No.3, 1978.

17. Luis Roniger, "The Comparative Study of Clientalism and the Changing Nature of Civil Society in The Contemporary World" in L. Roniger and A. Ayata, (eds) op. cit., 1993.

18. John D. Powell, "Peasant Society and Clientalist Politics," in Steffen Schmidt and et. al, (eds) op. cit., pp. 147-161.

۱۹- پیشین.

۲۰- برای مطالعه ویژگی‌هایی درباره جامعه پاتریمونیال به آثار زیر مراجعه کنید:

- Max Webber, *Economy and Society*,

Karl Wittfogel, "Oriental Despotism." Norman Jacobs, *The Contribution of Patrimonial Theory in Explains the Roots of and Guiding Asian Development in the Twenty First Century: A Theoretical Introduction*, *Asian Perspective*, vol. 13, No. 2, Fall-Winter 1989.

21. S. Hutchinson, *The Patron-Dependent Relationship in Brazil: A Preliminary Examination*, 6 *Sociology Ruralis* (1966), 3-30, cited in Peter Flynn, op. cit.,

22. Christopher Clapham (ed). *Private Patronage and Public Power: Political*

Clientalism in the Modern State, Frances Printer (publishers), London, 1982. and Peter Flynn, op. cit.

23. Christopher Claphan, op. cit.

۲۴- نک به ایران فردا شماره ۲۸، آبان و آذر ۷۶، ص ۲۷.

۲۵- مطابق نوشته ماهانه ایران فردا، هفته نامه توس سند مذکور را چاپ کرده است. نک به ایران فردا، شماره ۳۷، مهرماه ۷۶، ص ۲۸. و ایران فردا شماره ۳۸، ص ۲۸.

۲۶- عصرما، نقل از ماهنامه ایران فردا، شماره ۳۴، تیرماه ۱۳۷۶، ص ۲۰.

27. Rene Larnardchad, "Political Clientalism and Ethnicity in Tropical Africa: Competing Solidarities in Nation-Building." *American Political Science Review*, Vol. 64, No. 1, 1972, p. 6890.

28. Peter Flynn, "Class Clientalism; and Coercion: Some Mechanisms of Internal Dependency and Control," *Journal of Commonwealth and Comparative Politics*, Vol. 12, No. 2, July 1974, pp. 133-156.

29. Mrio Caciaghi and Frank Belloni, op. cit.

۳۰- روزنامه سلام، مصاحبه با آقای محسن رضائی فرمانده سابق سپاه پاسداران، نقل از ماهنامه «ایران فردا»، شماره ۳۷، مهرماه ۷۶، ص ۲۷.

۳۱- روزنامه ایران، ۵ مهرماه ۱۳۷۵، ص ۳.

۳۲- برای اطلاع بیشتر از سوء استفاده های مالی از بانک ها، نک به «گزارش از فساد مالی - اداری (۱): اختلاس در بانکها نوشته دکتر حسین رفیعی، ماهنامه ایران فردا، شماره ۳۳، خرداد ۷۶، ص ۳۶ تا ۳۸.

33. James C. Scott, "Political Clientalism: A Bibliography Essay," in Steffen W. Schmidt, and et. al (eds), op. cit, 1977, p. 495.

34. Christopher Clapham, op. cit.

نگاهی به افکار برخی از اصلاحگران مذهبی و نقش آنها در انقلاب

حکومتی که بعد از سقوط رژیم محمد رضا شاهی، در اثر ضعف نیروهای ملی و نبود گرایش‌های توانمند دموکراتیک، از دل انقلاب مردمی ایران به زور بیرون آمد و به نام حکومت اسلامی در جهان معرفی شد، نتیجه مجموعه فعالیت‌های فکری و نظری شخصیت‌ها و گروه‌هایی بود که در درازای چند دهه پیش از انقلاب سال ۱۳۵۷ شرایط ذهنی تأسیس آن را فراهم آورده بودند. در واقع حکومت اسلامی کنونی ایران، در اثر همکاری مشترک اصلاح‌گرایان دینی و اقتدارگرایان مذهبی به وجود آمد.

غرض از اصلاح‌گرایان دینی، آن شخصیت‌هایی هستند که می‌کوشیدند تا اسلام را با وجوهی از ضرورت‌های دنیای نو آشتی دهند و با زدودن برخی از خرافات و وصله‌های ناجور از دامن اسلام، مسلمانان را از جمود و افسردگی فکری بیرون بیاورند. مهندس مهدی بازرگان، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله مطهری و دکتر شریعتی برجسته‌ترین شخصیت‌هایی بودند که در راه اصلاح دین کوشیدند. این اصلاح - گران قصد تأسیس حکومت اسلامی از نوع حکومت کنونی ایران را نداشتند و با ولایت مطلقه فقیه موافق نبودند. اما بی آن که خود بخواهند اسباب حقانیت اقتدارگرایان مذهبی، یعنی زمینه قدرت یابی آقای خمینی و یارانش را به وجود آوردند. اقتدارگرایان مذهبی آنهایی هستند که اجرای مقررات اسلامی و اصول شریعت را بدون کاربرد زور و خشونت ناممکن می‌دانند و با تأکید بر رابطه میان اسلام و اقتدار سیاسی، ایجاد حکومت دینی را برای اسلامی کردن جامعه حیاتی تلقی می‌کنند. از نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام گرفته تا آقای خمینی و هواداران ولایت مطلقه فقیه، همگی جزء اقتدارگرایان مذهبی محسوب می‌شوند. در بررسی افکار و اعمال اصلاحگران مذهبی، این نکته شایان ذکر است که هیچکدام از آنها تمایلی

جدی به تلفیق اسلام با دموکراسی و فلسفه آزادی را نداشتند. بازرگان در جستجوی آشتی علم و دین بود و تلفیق اسلام با ناسیونالیسم ایرانی. شریعتی و رهبران مجاهدین انطباق اسلام و سوسیالیسم را در نظر داشتند و تبدیل مذهب شیعه به حزبی انقلابی و توده‌یی را جستجوی کردند. علامه طباطبائی و مطهری در فکر مقابله نظری با مارکسیسم و فلسفه های ماتریالیستی بودند و برای اسلامی، قابل رقابت با مکتب های بزرگ جهانی تلاش می کردند.

به این گونه بود که انقلاب ملت ایران در نبود گرایش به سازگاری اسلام با دموکراسی و فلسفه آزادی، در فضای جنگ سرد میان دو بلوک، به سوی حکومتی غیر دموکراتیک و ضد آزادی تحول یافت.

در این مقاله، افکار نواب صفوی، بعنوان پیش قراول اقتدارگرایان مذهبی، بازرگان، طالقانی، مطهری، شریعتی و خمینی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱ - نواب صفوی و فدائیان اسلام

نواب صفوی را بایستی از عناصری شمرد که در تحولات مذهبی و احیاء اندیشه اقتدارگرایی دینی، بعد از جنگ دوم جهانی، نقشی بی گفتگو ایفاء کرده است. برای درک اثری که او بر جامعه روحانیت شیعی و جوانان پرشور مذهبی گذاشت، این نکته شایان ذکر است، که، بعد از روی کار آمدن رضاشاه و آغاز سرکوب نیروهای سیاسی در سراسر کشور، جامعه روحانیت نیز با شدیدترین نوع تحقیر و خشونت حکومتی روبرو گردید و چون در خود توان پایداری ندید، اقدام به عقب نشینی کرد و از دخالت در امور سیاسی و مسائل دولتی پرهیز نمود. اصرار رهبران مذهبی وقت، خاصه آیت الله حائری، بنیانگذار حوزه علمیه قم، در پرهیز از ورود به مسائل سیاسی و ملی و دور ماندن از وقایع بزرگ منطقه یی و جهانی به اندازه یی بود که اصلاح طلبانی نظیر کسروی و عناصر غیر مذهبی، نیز از آن همه بی تفاوتی در برابر سرنوشت ملی، به صدا درآمدند و آن را نقطه ضعفی برای مسلمانان و روحانیان شمردند.

در چنین فضائی بود که نواب صفوی، از عراق به ایران بازگشت و در اوضاع بحرانی پس از سقوط دیکتاتوری رضاشاهی، به گردآوری مریدان و برخورد مسلحانه با زمامداران مملکتی و روشنفکران و مخالفان سیاست اسلامی مورد نظر خویش پرداخت. برای درک عقاید و اصول سیاسی - مذهبی نواب صفوی و فدائیان، سوای آدمکشی ها و ترورها و توطئه هایی که کردند، مراجعه به کتاب «جامعه و حکومت اسلامی» که در اواخر دهه ۲۰

به تحریر درآوردند می تواند محورهای فکری این جمع تروریست و اثری را که بر جامعه مذهبی و طلبه های حوزه های علمیه دینی گذاشتند، به درستی نشان دهد.

لذا، افکار و اعمال نواب صفوی و فدائیان اسلام را که در رژیم اسلامی ایران مقلدان بسیاری دارند، در این چند نکته، این گونه می توان جمع بندی کرد:

۱-۱: نواب صفوی، پس از ۲۰ سال انفعالی که در جامعه مذهبی وجود داشت، از نخستین ملایانی بود که با کردار و گفتار خود بر رابطه میان اسلام و اقتصاد سیاسی انگشت تاکید گذاشت. درونمایه اعمال و گفتار او این بود که بدون کاربرد زور و خشونت و استفاده از قدرت سلاح، اجرای مقررات اسلامی امکان پذیر نخواهد بود.

فدائیان اسلام، با آن خشونت بی سابقه یی که از خود نشان دادند، شمشیر اسلام را دوباره به آن بازگردانیدن و با پراکنده کردن بذر تروریسم در نهضت های سیاسی - مذهبی، بر مجموعه گروه های مذهبی پس از خود اثری تعیین کننده گذاشتند.

۱-۲: نواب صفوی همراه با آیت الله کاشانی، باز از نخستین افرادی بودند که مسئله فلسطین و مبارزه با جامعه یهود و جلوگیری از تأسیس دولت اسرائیل را به عنوان امری مذهبی - سیاسی در میان شیعیان و جامعه روحانیت ایران مطرح کردند. در حقیقت دفاع از مردم و هویت اسلامی فلسطین و مبارزه آشتی ناپذیر با یهود و بعد ستیز با آمریکا که امروز از ارکان اصلی ایدئولوژی و سیاست بنیادگرایان اسلامی در سراسر جهان محسوب می شود، در ایران با پرچمداری نواب صفوی بود که از ۵۰ سال پیش آغاز گردید و بعد به بخش جدائی ناپذیر از حرکت های اسلامی بدل شد.

۲ - مهندس مهدی بازرگان و نهضت آزادی

بازرگان را یکی از مؤثرترین افراد در تحولات مذهبی بعد از جنگ دوم باید به شمار آورد. یکی از سنت های به جا مانده از بازرگان این است که با تلاشی که در کسب دانش دینی انجام داد و بر حسب ایمان و اعتقادی که داشت، انحصار تفسیر امور دینی را از دست ملایان بیرون آورد و راه را بر ظهور شخصیت های غیر حوزوی دیگری چون شریعتی و سروش و انبوهی از اسلام شناسان جدید هموار کرد. اصول اعتقادی بازرگان را که در محیط دانشگاهی اثری تعیین کننده گذاشت در چند نکته می توان خلاصه کرد:

نکته اول: بازرگان که تحصیل کرده فرانسه بود از عقب ماندگی مسلمانان، بی توجهی روحانیان به علوم جدید رنج می کشید و از آغاز ورود به ایران با نوشتن کتاب «مطهرات در اسلام» سعی در آشتی علم و دین کرد و کوشید تا به جامعه مذهبی متغیر از دنیای علم،

ضرورت کسب علم را بیاموزد. بازرگان در این کتاب می نویسد: «در این کتاب که نه داعیه اکتشاف داریم و نه دم از الهام می زنیم می خواهیم خوشه یی از ثمره علوم جدید را با گوشه ای از احکام قدیم تطبیق نماییم و به فقها و علمای محترم خود بنمائیم که تحقیقات جدید نیز دریچه های وسیعی به اصوار صنع خلقت و انوار خاندان نبوت باز می کند و گاهی بیشتر از ذکرها و وردها... انسان مجاهد را به مصداق آیات محکمی که در قرآن کریم امر صریح به تفکر در عوالم طبیعت می نماید به مقام یقین می رساند.»

بازرگان برای به حرکت درآوردن مسلمانان می کوشید تا با بیکارگی و زاهد مآبی و خلاصه کردن دین در فقه و گوشه گیری و خیالبافی هائی که نام آن را فلسفه گذاشته بودند به مقابله برخیزد و ارزش زندگی در این جهان و ضرورت کار برای پیشرفت و ترقی را بنمایاند. بازرگان در مقاله «سر عقب افتادگی ملل مسلمان» که در سال ۱۳۲۹ به رشته تحریر درآورد، علت عقب ماندگی و ذلت مسلمانان را این گونه بیان می کند:

۱. «پیدایش دو دسته اشراف و زهاد و عباد در امت اسلام که خصوصیت مشترک آنها «بیکارگی و اعراض از فعالیت و تلاش برای زندگی» است.

۲. تأسیس طبقه روحانیون و دو شغله شدن مسلمانان ها: شغل دنیا و شغل آخرت. «تفکیک کامل دین و دنیا و بی اعتنائی و بی علاقهگی پاکان نسبت به مشاغل دنیوی.»

۳. منحصر شدن کار دنیا به دین و تبدیل دین به فقه.

۴. پیدایش عرفان و تصوف و درویشی در اثر سختگیری های افراطی فقها در فروع، و سطحی شدن افکار و علوم.

۵. رویارویی غرب و شرق و دو قطبی شدن جامعه مسلمین. قطب متدینین و قطب متجددین.»

نکته دوم: بازرگان نه تنها برای آشتی دین با علوم تقلا می کرد بلکه، می کوشید تا اسلام را با ناسیونالیسم و لیبرالیسم تطبیق دهد و نیز ارزش های زندگی غربیان را به زبان اسلامی برای مسلمانان بازگو کند. به این سبب بود که در اثر خود به نام «راه طی شده» با ستایش از زندگی مردم اروپا، بسیاری از اعمال روزانه آنها را نظیر روزنامه خواندن و رادیو گوش کردن و کتاب خواندن و ورزش کردن و... را به منزله وضو گرفتن و نماز خواندن و عبادات و امور مستحب اسلامی می شمارد. و اگر در نظر بگیریم که در نیم قرن پیش گوش دادن به رادیو و رفتن به سینما و تقلید از غربیان با چه شدتی از سوی ملایان محکوم می شد، سبب تلاش بازرگان و یارانش روشن تر می شود.

نکته سوم: بازرگان برای سیاسی کردن مسلمانان ایرانی و نیز اسلامی کردن سیاست

تلاش بسیاری کرد. تأسیس نهضت آزادی نتیجه آن تلاشها بود.

اما بعد از انقلاب اسلامی در افکار او تحولی به وجود آمد و به این نکته پی برد که امور پیچیده دولت و دنیا را با مسایل دین و آخرت نمی توان یک کاسه کرد.

بازرگان پیش از انقلاب در باب بعثت و ایدئولوژی می گفت: «در اسلام از قدم اول ایمان و عمل توام بود و دین و سیاست به معنای اداره امت پا به پای هم پیش می رفت. قرآن و سنت سرشار از آیات و اعمال مربوط به امور اجتماع و حکومت هستند.» اما پس از مصیبتی که حکومت فقهاتی بر سر دین و دولت و ملت آورد، تغییر نظر داد و در سال ۱۳۶۴ در سخنرانی خویش به نام «ناگفته های بعثت» چنین گفت: «حکومت یا مدیریت جامعه در چارچوب آیه بعثت یا رسالت پیغمبر «که تلاوت آیات و تزکیه نفس است و تعلیم کتاب و حکمت» منظور نگردیده است و به نظر نمی آید که جزو برنامه رسالت و ماموریت فرستادگان خدا بوده باشد.»

بازرگان در همین سخنرانی باز جلوتر می رود و می گوید:

دینی که به خاطر دنیا درست شود خدایی که برای درد و آرزوهای دنیا پرستیده شود یا آخرت و بعثت و ثوابی که در راه خواسته های دنیا تامین گردند، نه دین است نه خدا و نه آخرت، شرکی است در کنار و در برابر توحید و مصداقی از انقلاب و بازگشت به عقب یا خسران و هلاکت... در جمهوری اسلامی خودمان نیز دیدیم که شعار دین و دنیا به صورت ادغام دین و سیاست، و سیاست، تابع روحانیت، کار را به جایی رساند که گفتند، حکومت و بقای نظام و یا به بیان دیگر بقای قدرت و حاکمیت از اولویت و اصالت برخوردار بوده اگر مصالح دولت و حفظ امت اقتضا نماید می توان اصول و قوانین شریعت را فدای حاکمیت نمود...»

بازرگان در آخرین نامه ای که بیشتر از هر نوشته دیگری گرایش او را به جدایی دین از دولت می رساند می نویسد: «از خود پرسیده اید که چگونه ممکنست کسی که در سالهای قبل از ۴۰ در زمانی که داعیان حکومت اسلامی امروزه، سر و کار با ایدئولوژی و مبارزات سیاسی نداشتند، در زندان شاه کتاب بعثت و ایدئولوژی را نوشته و نشان داده است که در برابر همه فلسفه های اجتماعی و مکاتب سیاسی و غربی، می توان از اسلام و برنامه بعثت پیغمبران، ایدئولوژی جامع و مستقل برای اجتماع و حکومت خودمان استخراج کرد و کسی که به عنوان وظیفه دینی بیش از نصف عمر خود را در مبارزه علیه استبداد و استیلای خارجی گذرانده و برای حاکمیت قانون و ملت فعالیت کرده است، حالا طرفدار «تز جدایی دین از ایدئولوژی و منع دین از نزدیک شدن به حوزه دستورات اجرایی» شده باشد؟

۳ - آیت الله طالقانی

روحانی برجسته بی که با مهندس مهدی بازرگان در اوائل دهه ۱۳۴۰، نهضت آزادی ایران را تأسیس کردند، شخصیت دیگری است که در تحول دینی - سیاسی سالهای پیش از انقلاب، تأثیری عظیم داشت. وی را برخی از تحلیلگران تاریخ معاصر ایران، سیاسی ترین روحانی نیم قرن اخیر می دانند که در این - جهانی کردن اسلام و نواندیشی دینی و مبارزه با رژیم دیکتاتوری سلطنتی پیشین، در صف نخست پیکار قرار داشت.

طالقانی در سال ۱۳۲۰ کانون اسلام را پایه گذاری کرد و در سال ۱۳۲۵ با تحصیل کردگان مدرن، نشریه «انجمن اسلامی دانشجویان» را به وجود آورد و کوشید تا همانند بازرگان در آشتی علم و دین یا به زبان دیگر امروزی کردن دین، چاره بی بیندیشد. ویژگی طالقانی تنها عمل سیاسی و اعتراض دائمی او به استبداد محمدرضا شاهی نبود. طالقانی با انتشار کتاب مالکیت در اسلام در سال ۱۳۳۲ شمسی، شرح تنبیه الامه و تنزیه المله نائینی و مقاله معروف خود در کتاب مرجعیت و روحانیت در زمینه نواندیشی دینی خطرهای بسیاری کرد.

در کتاب مالکیت در اسلام، طالقانی می کوشد تا برخی از مباحث اقتصادی جدید را با راهنمایی های دینی - اسلامی انطباق دهد و برای بسیاری از مشکلات امروزی پاسخ مذهبی بیابد. در واقع او بود که بیشتر از هر روحانی دیگری، به اندیشه های سوسیالیستی نزدیک شد و کوشید تا ستیز با مکتب مارکس و هواداران کمونیسم را تا حد ممکن تقلیل دهد. لقب آخوند سرخ بی سببی نبود که به او داده بودند و مجاهدین خلق نیز که سودای آشتی دادن اسلام و مارکسیسم را در سر داشتند، به این دلیل بود که افکار و رفتار آیت الله طالقانی را منبع مشروعیت و حقانیت گفتار و کردار خود می دانستند. طالقانی در کتاب مالکیت و اسلام می نویسد:

«مارکس با آشنایی کامل به وضع زمان و نبوغ ذاتی خود، به خوبی ریشه ظالمانه عصر خود را دریافت و انگشت فکر خود را روی اعصاب دردمند آماده تحریک گذارد. بررسی ارزش و بیان ارزش کارگر و کار و فهماندن مقام و احترام و ارزش آنها به خود و دیگران، یگانه وسیله اتحاد و تمرکز و اتکاء آنها به حقشان بود... (ص ۱۱۱)».

موضوع دیگری که طالقانی در آن نقش ایفاء کرد تلاش برای اصلاح ساختار روحانیت بود. بحثی که طالقانی آن روز مطرح می کرد امروزه در جریان پیکار دموکراتیک با استبداد ولایت فقیه، از ارزش بسیاری می تواند برخوردار باشد. زیرا او از زمره روحانیانی بود که با تمرکز قدرت مرجعیت دینی در وجود یک یا چند مجتهد برجسته سخت مخالف بود و آن را

عاملی در گرایش به استبداد و سلب آزادی دیگران تلقی می‌کرد.

طالقانی در مقالهٔ پر ارزشش در باب مرجعیت و روحانیت با صراحت می‌نویسد:
 «وجود اعلم در تمام مسائل و فروع دین در هر زمان و عصری محال است... در آینده
 مجتهدین، احتیاج به مشورت را مانند متخصصین در رشته‌های توسعه یافته در همه شؤون،
 بیشتر درک خواهند کرد... (ص ۲۰۳ و ۲۰۶)»

طالقانی برای پرهیز از افتادن به چاه استبداد و فساد دینی، بر این نکته انگشت تأکید
 می‌گذاشت که در صورت ضعف و پیری مرجع تقلید مسلمانان... ممکن است در خانه و
 اطراف او عناصر ناصالح و بداندیشی باشند که با سودجویی از تمرکز مرجعیت، مرجع
 تقلید را از وضع زمان و گرفتاریهای مسلمانان بی‌خبر نگاه دارند و رشته پیوند را با مردم قطع
 کنند.

طالقانی برای امروزی کردن دین اسلام، بر تحول در فقه اصرار داشت و می‌کوشید تا
 با مدارک و شواهد دینی و عقلی، ضرورت بازاندیشی در اصول جامه فقهی و دست کشیدن
 از تعصبات اندیشه سوز را یادآوری نماید. در کتاب مالکیت در اسلام می‌گوید: «جمود و
 رکودی که در فقه اسلامی دیده می‌شود، معلول جمود عمومی است که در قرون اخیر برای
 افکار مسلمین و جامعه آنان پیش آمده است... در فقه اسلامی مسائلی را می‌توان یافت که
 مدت‌ها مورد اتفاق همه یا اکثر فقها بوده و پس از آن یکباره از آن نظر عدول کرده‌اند...
 اکثر علماء اسلام احکام را تابع مصالح و مفاسد واقعی می‌دانند... (ص ۱۴۲)»
 و عاقبت با صراحت، در شرح کتاب نائینی می‌نویسد:

«هر مسلک و طرح و مرام اجتماعی که خودسران را محدود نماید و جلوی اراده آنان را
 بگیرد قدمی به هدف پیامبران و اسلام نزدیک تر است. ولی مقصود و نظر نهائی اسلام
 نیست. مشروطیت و دموکراسی و سوسیالیسم، همه این‌ها به معنای درست و حقیقی خود،
 گام‌های پی‌در پی است که به نظر نهائی نزدیک می‌نماید... آنهایی که امروز مانند آغاز
 مشروطیت، به آن بدبین‌اند، چه چیز می‌خواهند. نه امروز جواب روشنی دارند و نه آن روز
 داشتند. از جهت ضعف تشخیص و جمود تقلید، هر قدیمی را دین می‌پندارند و هر جدیدی
 را مخالف با آن.»

طالقانی به سبب همین اعتقادات بود که به رغم نقش تعیین‌کننده اش در انقلاب
 اسلامی، پس از انقلاب مورد غضب هواداران مکتب ولایت فقیه قرار گرفت و در جو فشار
 روحی و ترور فکری درگذشت.

۴ - آیت الله مرتضی مطهری

مرتضی مطهری را روشنفکران مذهبی پس از انقلاب، یکی از احیاء گران دینی محسوب می‌دارند و معتقدند که وی با قلم زدن در اغلب زمینه‌های فلسفی، فقهی، عرفانی، اخلاقی و اجتماعی کوشید تا از دین اسلام خرافه زدایی کند و با برجسته کردن امور فراموش شده مذهبی و کنار گذاشتن افکار نادرستی که به اسلام بسته بودند و نیز انتقاد سخت از جامعه روحانیت، به ویژه طرز معیشت آنها (که از طریق تبلیغ دینی نان خود را در می‌آوردند)، تحولی پایه‌ای در اسلام به وجود آورد و در مقابل مارکسیسم و ماتریالیسم، از اسلام شیعی، مکتبی رقیب و برتر بسازد. مطهری معتقد به رستاخیز دینی بود و آشکارا در مقاله احیاء فکر دینی می‌نویسد: «ما اکنون بیش از هر چیزی نیازمندیم به یک رستاخیز دینی و اسلامی، به یک احیاء تفکر دینی، به یک نهضت روشنگر اسلامی، فکر دینی ما باید اصلاح شود، تفکر ما درباره دین غلط است. به جرئت می‌گویم از ۴ تا مسئله فروع آن هم در عبادات، چندتایی هم از معاملات، از اینها که بگذریم دیگر فکر درستی ما درباره دین نداریم...» (ص ۱۱۸ و ۱۲۸).

مطهری، فیلسوفی عقل‌گرا بود و به سبب میلی که به درک ژرف مسائل داشت، می‌کوشید تا اهمیت آموزش فلسفه را در حوزه‌های مذهبی یادآوری کند. پیش از وی فیلسوف شهیر علامه طباطبائی با تفسیر المیزان و مجموعه کارهای فلسفی بحث‌انگیزش، فلسفه را که مطرود افتاده بود باز در حوزه‌ها زنده کرد و راه را بر افرادی چون مطهری و دیگران هموار ساخت.

مطهری در مقایسه با بسیاری از گردانندگان انقلاب اسلامی مانند آیت الله طالقانی و دیگران، کمتر سیاسی بود و عمده تلاش‌هایش همین بود که از دین اسلام، مکتبی جامع و برتر در برابر مکاتب فلسفی و سیاسی دیگر به وجود آورد و مانع از پیشروی افکار و عقاید مادی شود. لیکن به رغم این که طی سالهای پیش از انقلاب همراه با آقایان منتظری، انواری، بهشتی و رفسنجانی، جزء نمایندگان آیت الله خمینی در ایران محسوب می‌شد، همانگونه که در جریان انقلاب نشان داد با سرکوبگری و حکومت انحصاری آخوندی نظر موافقی نداشت. مطهری در اوج قدرت انقلاب در مقاله‌ی بی‌بنام «آزادی تفکر و عقیده» نوشت: «من به جوانان و طرفداران هشدار می‌دهم که خیال نکنند راه حفظ معتقدات اسلامی، جلوگیری از ابراز عقیده دیگران است. از اسلام فقط با یک نیرو می‌شود پاسداری کرد و آن علم است و آزادی دادن به افکار مخالف و مواجهه صریح و روشن با آنها.

در آینده هم اسلام، فقط و فقط با مواجهه صریح و شجاعانه با عقاید و افکار مختلف است که میتواند به حیات خود ادامه دهد... به اعتقاد من تنها طریق درست برخورد با افکار مخالف همین است. والا، جلوی فکر را نخواهیم بگیریم، اسلام و جمهوری اسلامی را شکست داده ایم... به همه این دوستان غیر مسلمان اعلام می کنم از نظر اسلام تفکر آزاد است، شما هر جور که میخواهید بیندیشید، بیندیشید. هر جور می خواهید عقیده خودتان را ابراز کنید به شرطی که فکر واقعی خودتان باشد ابراز کنید. هر طوری که میخواهید بنویسید، بنویسید. هیچکس ممانعتی نخواهد کرد...»

مطهری در دورانی که سمت استادی دانشکده الهیات را داشت از مقامات مسئول دانشگاهی، طی نامه یی خواسته بود که تدریس مارکسیسم و ماتریالیسم را آزاد بگذارند. در این نامه می نویسد:

«یگانه دانشکده یی که صلاحیت دارد یک کرسی را اختصاص بدهد به مارکسیسم، همین دانشکده الهیات است. ولی نه اینکه مارکسیسم را یک استاد مسلمان تدریس کند، بلکه استادی که واقعاً مارکسیسم را شناخته و به آن مومن باشد، و مخصوصاً به خدا اعتقادی نداشته باشد. به هر قیمتی شده از چنان فردی می باید دعوت کرد تا در این دانشکده مسائل مارکسیسم را تدریس کند. بعد ما هم می آیم حرفهایمان را می زنیم. منطق خودمان را می گوئیم. هیچکس هم مجبور نیست که منطق ما را بپذیرد... مارکسیسم باید تدریس شود آن هم توسط استادی که معتقد به مارکسیسم است...»

مطهری به رغم نقشی که در انقلاب اسلامی داشت و به استادی مورد قبول مبارزان مذهبی بود، حکومت اسلامی را مساوی با حکومت آخوندی نمی دانست و فقها را از پذیرفتن شغل دولتی منع می کرد. در «پیرامون انقلاب اسلامی» صفحه ۱۸۶ می گوید: «روحانیون نباید کار دولتی بپذیرند. آنها باید در کنار دولت بایستند و آن را ارشاد کنند آنها باید بر فعالیت دولت نظارت و مراقبت داشته باشند... روحانیت باید در حفظ مساجد کوشا باشد...»

مرتضی مطهری به لحاظ اندیشه سیاسی به بزرگان بیشتر نزدیک بود تا آیت الله خمینی و جانشینانش. هر چند روز گذشته شدنش را در اردیبهشت ۱۳۵۸ حکومت اسلامی روز معلم نامگذاری کرده و برایش عزاداری می کنند، واقعیت اما این است که اگر گروه تروریستی فرقان جسم مطهری را نابود کرد، سران رژیم جمهوری اسلامی، روح و اندیشه اش را مدفون کردند.

۵ - علی شریعتی

شریعتی با آثار ۳۵ جلدی اش که نزدیک به ۲۵۰۰ مقاله را در بر می گیرد، به گفته برخی از پژوهشگران داخلی و خارجی اثر گذارترین روشنفکر مذهبی چند دهه اخیر ایران محسوب می شود که در اغلب زمینه های مذهبی و اجتماعی قلم زده و بر جریانات مذهبی خاورمیانه نیز تاثیر بسیاری گذاشته است. شریعتی با نوشتن «مذهب در برابر مذهب» و تشیع علوی و تشیع صفوی، امت و امامت و نیز طرح اسلام شناسی خود می کوشید به یک پروتستانتیسم اسلامی دامن بزند و جامعه را از توقف و انجمادی که به آن گرفتار شده بود بیرون بیاورد. در آثار و گفتار شریعتی، وقایع دوران نخست اسلامی در جامعه رخدادهای عصر جدید ظاهر می شوند و مذهب شیعه به صورت تشکیلات و اصول اعتقادی حزبی سیاسی - انقلابی، معرفی می گردد. در نظر او، مرجعیت - تقلید، خمس و زکات، تقیه، شهادت و جهاد... همان موضوعاتی هستند که در تشکیلات حزبی، تحت عناوین رهبری و مرکزیت، نظم انقلابی، پرداخت حق عضویت حزبی، مخفی کاری و جان بازی انقلابی مطرح هستند و فرهنگ عاشورا بیان مبارزه آشتی ناپذیر با اشکال گوناگون ستمگری است.

به این سبب است که گفته اند: «شریعتی، مکتب های جهانگیر غربی، نظیر اگزیستانسیالیسم و مارکسیسم و سوسیالیسم را به صورت کتاب دعا تدوین کرد و از سوی دیگر کتاب دعا را به مانیفست یک حزب تبدیل نمود.» در رابطه با محورهای اصلی افکار شریعتی می توان گفت که:

۱- شریعتی یک سوسیالیست و برابری طلب سفت و سخت بود و از همان دوران جوانی به حزب خدا پرستان سوسیالیست پیوست و تا پایان عمر کوتاهش نیز در اعتقاد به سوسیالیسم پایدار ماند. شریعتی ابوذر غفاری را اولین سوسیالیست و خدا پرست می داند و در مقاله یی به نام مکتب واسط اسلام چنین مینویسد:

«برنامه مکتب واسط را در ۳ فرمول زیر می توان خلاصه کرد:

از میان مکتبهای ماتریالیسم و ایده آلیسم، اسلام روش مختص به خود دارد و آن را می توان رئالیسم نامید. رژیم اجتماعی و اقتصادی اسلام سوسیالیسم عملی است که بر طرز فکر خدا پرستی استوار باشد و حد واسط میان رژیم فاسد کاپیتالیسم (سرمایه داری) و کمونیست (اشتراکیت مطلق) می باشد.

روش سیاسی اسلام از نظر بین المللی در میان بلوک متخاصم شرق به رهبری شوروی و غرب به رهبری آمریکا است. پایگاه اسلام بلوک میانه ای است که به هیچ طرف بستگی نمی تواند داشته باشد. شجره طیبه ای است که نه شرقی است و نه غربی و پایگاه سومی

است در میان دو قطب متضاد...»

۲- شریعتی یک عصیانگر و مبارز پیگیر بود. او هیچ نظم سیاسی و اجتماعی موجود در جهان را نمی پذیرفت و به این سبب بود که آن همه بر مسئله جهاد و شهادت انگشت تاکید می گذاشت و می کوشید تا با تبدیل دین اسلام و مذهب شیعه به ایدئولوژی انقلابی، از آئین محمدی مکتبی انقلابی و توده گیر به وجود آورد. علاقه شریعتی به ابوذر غفاری و امام حسین نیز از همین جا سرچشمه می گرفت که آنها را سمبل های اعتراض و قیام و شهادت می دانست و این پرسش اساسی را مطرح می کرد که: ملتی که ابوذر و علی و امام حسین دارد چگونه است که از استبداد داخلی و استعمار خارجی توسری می خورد و فریادی هم بر نمی آورد؟

علاقه شریعتی به نویسنده فرانسوی آلبر کامونیز از اینجا ناشی می شد که کامو گفته است: «من عصیان می کنم، پس من هستم.»

عبدالکریم سروش به درستی درباره شریعتی می گوید:

«... او یک روشنفکر بود. روشنفکر به عقیده او وارث پیامبران است، کسی است که به فکر بیداری و حرکت و آگاهی جامعه این جهانی است... روشنفکر می باید ذخائر عظیم فرهنگی جامعه را استخراج و تصفیه کند. تضادهای اجتماعی و طبقاتی را از بطن جامعه با هنرمندی تمام وارد خود آگاهی مردم نماید و آنها را خلع سلاح کند و با بازگشت به مذهب حیات و حرکت و قدرت و عدالت به تجدید ولادت، احیاء شخصیت فرهنگی خویش پردازد و بالاخره با تکیه بر «جهاد و شهادت و برابری و رهبری» روح تقدیری و تخذیری مذهب را به روح اجتهادی و تهاجمی بدل کند... و این همان بود که آن مرحوم در پی آن بود و جان بر سر آن کرد... تفرج صنع ص ۳۸۳ و ۳۸۲.»

۶- آیت الله خمینی

در میان مجتهدان معاصر کمتر شخصی مانند آیت الله خمینی بر بعد سیاسی اسلام اهمیت داده است.

خمینی را باید نماد واقعی اقتدارگرایی سیاسی و اسلام سیاست گرا نامید. تفاوت خمینی با دیگر مبارزان سیاسی اسلامی اعم از ایرانی و غیر ایرانی در این است که نقش رهبری فقها را در حکومت اسلامی اساسی تلقی کرده است. متفکران شناخته شده جهان اسلام مانند حسن الترابی و غنوشی و سایر شخصیت هائی که خواهان حکومت اسلامی هستند، سخنی از ولایت فقیه و سرکردگی فقها در حکومت اسلامی نمی کنند و تنها خمینی

است که ولایت فقیه را شرط تأسیس حکومت اسلامی می‌داند. آقای خمینی نظر خود را درباره حکومت اسلامی در ۵ سخنرانی (سال ۱۳۴۸ در نجف) این گونه بیان کرده بود:

«۱- هیچ امت و جامعه‌ی نمی‌تواند و نباید بدون حکومت و حاکم باشد.

۲- کلیه نظام‌های استبدادی و مشروطه و جمهوری مردوداند، چون حکومت‌های

شخصی هستند.

۳- تنها، حکومت اسلامی است که حکومت قانونی می‌باشد و غرض اصلی آن جاری

ساختن حدود و تعزیرهاست.

۴- حکومت قانون‌ناگزیر باید بدست قانوندانان اجرا گردد یعنی فقها، فقهای که

عادل باشند و قانون را درست اجرا کنند.

۵- دروسی که در حوزه‌های طلبگی تدریس می‌شود شامل کلیه مباحث و مسائل

حکومتی، قضائی، اقتصادی، اداری و سیاسی است و فقه شیعه می‌تواند جوا بگوی سیاست و حکومت و دولت باشد.

۶- شما طلاب جوان و فقهای ما توانایی و وظیفه دارید برای در دست گرفتن حکومت

و اخراج و خلع غاصبین قیام نمائید.»

آیت الله خمینی، قوم یهود را از صدر اسلام تا کنون و نیز استعمار غرب را موانع اصلی

تأسیس حکومت اسلامی معرفی می‌کند و مبارزه با عوامل آنها را در جوامع اسلامی از واجبات می‌شمارد.

تزو لایت فقیه که پیش از خمینی از سوی ملا احمد نراقی و میرزای قمی و شیخ جعفر

کاشف الغطاء و محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهر... در قرن گذشته نیز مطرح

شده بود، پس از تأسیس جمهوری اسلامی ایران، از سال ۱۳۶۶ به این سو، به صورت تز

ولایت مطلقه فقیه درآمده و بدین جهت است که از سوی توده مردم و بسیاری از روحانیان و

شخصیت‌های سیاسی - مذهبی مورد انتقاد و اعتراض فراوان قرار گرفته است.

نکته حائز اهمیت در بررسی افکار و اعمال سازندگان فکری انقلاب اسلامی این است

که برخی از این شخصیت‌ها می‌کوشیدند اسلام را با وجوهی از ضرورت‌های دنیای نوین

آشتی دهند و اسلام را از جمود و افسردگی بیرون آورند. بزرگان در جستجوی آشتی علم و

دین بود و تلفیق اسلام با ناسیونالیسم لیبرال، شریعتی و رهبران بنیانگذار مجاهدین، تلفیق

اسلام و سوسیالیسم را در نظر داشتند و تبدیل مذهب شیعه به حزبی انقلابی و توده‌ای را

جستجو می‌کردند.

علامه طباطبائی و مطهری، در فکر مقابله نظری با مارکسیسم و فلسفه‌های ماتریالیستی

بودند و اراده اسلامی، قابل رقابت با مکاتب بزرگ جهانی. فدائیان اسلام و آقای خمینی، دغدغه نجات شرع را داشتند و تلفیق اسلام با اقتدار سیاسی را پی می گرفتند. به این سبب بود که در نبود گرایش به تلفیق اسلام و دموکراسی، به رغم آزادمنشی برخی از این افراد (مانند بازرگان و شریعتی و مطهری) ورد قاطع دموکراسی و فلسفه آزادی از سوی شخصی چون علامه طباطبائی و خمینی و انبوه دین داران و دین-مداران، انقلاب اسلامی ایران در فضای جنگ سرد دو بلوک به سوی حکومتی غیر دموکراتیک و ضد آزادی تحول یافت.

صعود و افول آیت الله منتظری*

گوشه ای از ماجرای ایران گیت و بازتاب آن در یکار
قدرت در داخل نظام مذهبی حاکم بر ایران

در تاریخ هشتم فروردین ماه ۱۳۶۸ انتشار متن دستخط آیت الله خمینی به عنوان آیت الله منتظری، مردی که طی چندین سال رسانه های وابسته به نظام ولایت فقیه از او به نام «جانشین برگزیده رهبری» و «امید امام» یاد می کردند مانند بمب در ایران صدا کرد و در محافل سیاسی جهان نیز انعکاس وسیعی یافت. در این دستخط آیت الله خمینی با لحنی نیشدار و تحقیرآمیز که از کمال خشم و سرخوردگی او حکایت می کرد استعفای آیت الله منتظری را که طی نامه ای به وی تقدیم شده بود می پذیرفت.

نخستین فراز دستخط آیت الله خمینی بدین شرح بود:

«بسم الله الرحمن الرحیم - جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای منتظری دامت افاضاته با سلام و آرزوی موفقیت برای شما همانطور که نوشته اید رهبری نظام جمهوری اسلامی کار مشکل و مسئولیت سنگین و خطیری است که تحملی بیش از طاقت شما می خواهد و به همین جهت هم شما و هم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودیم و در این زمینه هر دو مثل هم فکر می کردیم ولی خبرگان به این نتیجه رسیده بودند و من هم نمی خواستم در محدوده قانونی آنها دخالت کنم. از این که عدم آمادگی خود را برای پست قائم مقام رهبری اعلام

* این مقاله که در آن علل اصلی اختلاف رژیم با آیت الله منتظری تشریح گردیده است، در شماره دوم مهرگان تابستان سال ۱۳۷۲ به چاپ رسید. اینک به علت برخوردهای اخیر سران رژیم با آیت الله منتظری به چاپ مجدد آن مبادرت می شود.

کرده اید، پس از قبول صمیمانه از شما تشکر می‌کنم» (۱).

صدر این دستخط نقطه اوج اختلافاتی بود که از چندی قبل بین آیت الله خمینی و جانشین برگزیده اش بروز کرده ولی از هنگام افشای سفر پنهانی رابرت مک فارلن رئیس پیشین شورای امنیت ملی امریکا به ایران و علنی شدن رسوایی «ایران گیت» در مهرماه ۱۳۶۵ به یک حالت بحرانی و انفجار آمیز رسیده بود.

خبر مسافرت رابرت مک فارلن همراه با سرهنگ اولیور نورث عضو شورای امنیت ملی امریکا و امیرام نیر مشاور نخست وزیر وقت اسرائیل به تهران نخستین بار در هفته نامه لبنانی الشراع انتشار یافت و سپس بسرعت برق در دنیا منتشر شد. دولت امریکا پس از تکذیبهای اولیه سرانجام اعزام هیاتی را به ایران تایید کرد و هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس شورای اسلامی نیز، هنگامی که دیگر چاره ای برای نظام باقی نماند رسماً اذعان کرد که آری هیاتی تحت ریاست مک فارلن به تهران آمده و حامل کیکی هم به شکل کلید همراه یک جلد کتاب انجیل از طرف رونالد ریگن رئیس جمهوری وقت امریکا (برای آیت الله خمینی) بوده است. لازم به یادآوری است که پس از برملا شدن ماجرا، گروهی از نمایندگان مجلس از علی اکبر ولایتی وزیر خارجه خواستند که در مجلس حضور پیدا کند و درباره چگونگی تماسهای پنهانی مسئولان جمهوری اسلامی با امریکا توضیح دهد. ولی این اقدام با واکنش شخص آیت الله خمینی مواجه شد که ضمن احضار نمایندگان طی سخنان تهدید آمیزی از آنان خواست که خفه و خاموش شوند.

پی آمدی که پس از افشای سفر پنهانی مک فارلن به ایران توجه همگانی را به خود معطوف داشت دستگیری «مهدی هاشمی» برادر داماد آقای منتظری بود که پس از پیروزی انقلاب زیر نظر مستقیم وی مسئولیت واحدی را به نام «نهضت‌های رهایی بخش اسلامی» به عهده گرفته بود که هدف از تشکیل آن صدور انقلاب ایران به خارج از مرزهای کشور بود.

علت دستگیری مهدی هاشمی و همکاران او بی درنگ آشکار شد زیرا هفته نامه الشراع نوشت که خبر مربوط به سفر مک فارلن به ایران توسط مهدی هاشمی در اختیار نشریات گذارده شده است. با توجه به این که معاملات و تماسهای پنهانی رژیم تهران با امریکا با موافقت و صوابدید شخص آیت الله خمینی صورت گرفته بود، دست زدن به چنین اقدام افشاگرانه ای دهن کجی مستقیم به رهبری جمهوری اسلامی محسوب می‌شد و از نظر رژیم غیر قابل تحمل بود. مبادرت به این عمل خود از وجود اختلافات بسیار عمیقی در داخل مذهب‌یون حاکم بر کشور حکایت می‌کرد. برخی از جراید خارجی در همان هنگام

دستگیری مهدی هاشمی را به عنوان مقدمه ای برای ضربه زدن به آیت الله منتظری و تضعیف او توسط یک جناح رقیب در داخل دستگاه تلقی کردند. از جمله روزنامه لوموند چاپ پاریس در شماره ۲۷ اکتبر ۱۹۸۶ خود نوشت که اقدامات ضد منتظری در داخل رژیم توسط علی مشکینی رئیس مجلس خبرگان رهبری می شود و محمد محمدی ری شهری داماد مشکینی (وزیر اطلاعات وقت) عامل اجرای این اقدامات است.

در واقع نیز برنامه ای که در زمینه دستگیری مهدی هاشمی، اعلام اتهامات علیه وی، بازجویی از او، تهیه فیلم تکان دهنده اعترافات تلویزیونی و سرانجام محکومیت و اعدام هاشمی به مورد اجرا گذاشته شد به مباشرت و سرپرستی مستقیم ری شهری انجام گرفت و او در کتابی که بعداً به منظور توجیه این امر و برکناری آیت الله منتظری تحت عنوان «خاطرات سیاسی ۱۳۶۶-۱۳۶۵» انتشار داد جزئیات موضوع را آنطور که خود می خواسته تشریح کرده است که همین کتاب یکی از مآخذ اصلی مورد استناد در تهیه این مقاله است. محمدی ری شهری پس از دستگیری هاشمی در تاریخ ۶۵/۷/۲۹ طی نامه ای به عنوان آیت الله خمینی موارد اتهام مهدی هاشمی و همدستانش را به این شرح برشمرد.

«۱- قتل (پیش از پیروزی انقلاب) ۲- آدم ربایی و قتل (بعد از پیروزی انقلاب) ۳- همکاری با ساواک ۴- فعالیت‌های مخفی غیر قانونی ۵- نگهداری مواد منفجره و سلاح بطور غیر قانونی ۶- نگهداری اسناد طبقه بندی شده دولتی ۷- و از همه مهمتر توطئه برای منحرف نمودن انقلاب از مسیر اصلی و قرار دادن آن در مسیری که خود می خواهند.» (۲)

ری شهری متعاقباً طی یک مصاحبه مطبوعاتی هرگونه ارتباطی را بین دستگیری مهدی هاشمی و افشای سفر مک فارلن به ایران تکذیب کرد و گفت که مهدی هاشمی در زمان شاه با ساواک همکاری داشته و حتی علیه محمد منتظری فرزند آیت الله منتظری به ساواک گزارش می داده است.

دستگیری مهدی هاشمی و عنوان کردن چنان اتهامات سنگینی علیه وی بلافاصله این سؤال را در اذهان برانگیخت که چگونه کسی که قاتل و همکار ساواک بوده بعد از انقلاب به صورت یکی از مهمترین مهره های رژیم درآمده و طی مدتی قریب به هشت سال سازمانی وسیع را با امکانات عظیم مالی و عملیاتی سرپرستی می کرده است؟ چگونه است که این اتهامات بطور ناگهانی و فقط پس از افشای تماسها و ملاقاتهای پنهانی کارگزاران رژیم با مقامات امریکایی علیه مهدی هاشمی و همکاران او مطرح می شود؟ لازم به یادآوری است که اتهام ارتکاب به قتل در پیش از انقلاب مربوط به کشته شدن یکی از روحانیون اصفهان به نام آیت الله شمس آبادی و چند تن دیگر از اطرافیان اوست که در روز ۲۵

اردیبهشت ۱۳۵۵ روی داده بود. در آن هنگام مهدی هاشمی و بیش از بیست نفر دیگر در رابطه با این جنایات دستگیر شدند. مهدی هاشمی مباشرت خود را در این قتلها انکار کرد ولی داشتن ارتباط با عاملین آن جنایات را مورد تأیید قرار داد. وی که در دادگاههای بدوی و استیناف محکوم شده بود در مرحله تمیز توسط دیوانعالی کشور از اتهامات متسبه تبرئه شد.

بطوری که جرایم وقت نوشتند علت اصلی قتل آیت الله شمس آبادی مخالفت شدید او با انتشار کتابی به قلم شیخ نعمت الله صالحی نجف آبادی تحت عنوان «شهید جاوید» بوده که آیت الله منتظری نیز با نظر تأیید بر آن کتاب تقریظ نوشته بوده است.

چنین به نظر می رسد که در آن هنگام گروه مهدی هاشمی با آیت الله خمینی در ارتباط نزدیک بوده است زیرا در مهرماه ۱۳۵۶ در جریان محاکمه مهدی هاشمی و هم مسلکان او گروهی نزدیک به ۱۲۰ نفر در حرم حضرت عبدالعظیم مبادرت به پخش اعلامیه کردند و دست به تظاهراتی هم زدند. در این تظاهرات شعارهایی مشترکاً به نفع مهدی هاشمی و آیت الله خمینی داده شد.

در هر حال با دستگیری مهدی هاشمی عواملی که در داخل دستگاه در صدد تضعیف آیت الله منتظری بودند فرصت مناسبی برای فراهم آوردن زمینه برای ایجاد رویارویی مستقیم بین وی و آیت الله خمینی فراهم آوردند و اقدامات خود را تا خلع رسمی منتظری از مقام جانشینی رهبر دنبال کردند.

آیت الله منتظری که دستگیری مهدی هاشمی و اتهامات متسبب به او را تهدید مستقیمی علیه خود می دید با تمام قوا برای استخلاص او کوشید ولی آیت الله خمینی نه تنها به آزادی مهدی هاشمی رضایت نداد بلکه با دستور به پخش اعترافات تلویزیونی او علناً به جانشین باصطلاح برگزیده خود دهن کجی کرد. سرانجام نیز با اعدام مهدی هاشمی که هم از نظر خانواده‌گی و هم افکار و عقاید با آیت الله منتظری پیوندی عمیق و دیرینه داشت جراحی التیام ناپذیر بر قلب وی وارد ساخت. آیت الله خمینی بر این گمان بود که «جانشین برگزیده» با دیدن چنین شدت عملی حساب کار خود را خواهد کرد و از آن پس راه اطاعت در پیش خواهد گرفت و جز به میل رهبر سخنی نخواهد گفت. اما چنین نشد زیرا زخم آیت الله منتظری عمیق تر از آن بود که دیگر بتواند با بنیانگذار نظام ولایت فقیه یک دل و یک عنان باشد. کارگزاران رژیم علاوه بر کشتن یکی از نزدیکترین دست پروردگان او داماد و پسرش را نیز با خفت بازداشت کرده و به اهل بیت او هم توهین روا داشته بودند. از این پس آیت الله منتظری تا هنگام برکناری رسمی خود از سمت قائم مقام

رهبری که در حدود دو سال بطول انجامید هر فرصتی را برای عیب جویی از رژیم و رسوا کردن آن مفتنم می‌شمارد. برخی از سخنان وی از نظر شدت لحن و صراحت شگفت‌انگیز است و ما به نمونه‌هایی از آنها اشاره خواهیم کرد.

اکنون اندکی به عقب بر می‌گردیم و مسیر صعود آیت‌الله منتظری را به مقام جانشینی رهبری تعقیب می‌کنیم.

آیت‌الله منتظری که در آخرین سالهای سلطنت شاه در زندان بسر می‌برد اندکی قبل از وقوع انقلاب در میان شور و احساسات فراوان از حبس آزاد شد. وی بعد از پیروزی انقلاب در زمره یکی از چهره‌های شاخص رژیم جدید درآمد. پس از اینکه آیت‌الله خمینی به عهد خویش در مورد تشکیل مجلس موسسان پشت پا زد و به جای آن مجلسی از سرسپردگان خود به نام مجلس خبرگان تشکیل داد آیت‌الله منتظری را به ریاست آن مجلس منصوب کرد. اما با وجود آیت‌الله بهشتی که معاون مجلس خبرگان بود همه سررشته‌های کار در کف او قرار گرفت و آیت‌الله منتظری از ریاست فقط اسم بی‌مسایبی داشت. معذرت آیت‌الله خمینی در حق او توجه و محبت خاص مبذول می‌داشت. در سال ۱۳۶۱ رهبر جمهوری اسلامی بخشی از اختیارات خود از جمله حق انتخاب اعضای شورای عالی قضایی را به آیت‌الله منتظری تفویض کرد. در همان سال طی فرمان جداگانه‌ای آیت‌الله منتظری را به سرپرستی شورای مرکزی سپاه پاسداران و فعالیتهای عقیدتی و مکتبی سپاه منصوب داشت. وی در این سمت مسئول صدور انقلاب اسلامی به خارج از مرزهای ایران بود. از این پس رسانه‌های رژیم از او بعنوان «فقیه عالیقدر» نام بردند. قرب و اهمیت آیت‌الله منتظری همچنان در حال افزایش بود تا آن که مجلس خبرگان در ۵ آذرماه ۱۳۶۴ سرانجام رسماً وی را به عنوان قائم مقام رهبر برگزید. هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس شورای اسلامی و معاون مجلس خبرگان در توجیه این انتخاب گفت: «مجلس خبرگان از آن جهت آیت‌الله منتظری را به رهبری آینده جمهوری اسلامی برگزید که او بر همه فقها ارجحیت داشت. رفسنجانی سپس افزود: «اعضای مجلس خبرگان آیت‌الله منتظری را به خاطر سوابق درخشان مبارزاتش برای انقلاب اسلامی بر سایر فقها ارجحیت دادند.»

همین آقای رفسنجانی پس از برکناری آیت‌الله منتظری در نخستین اجلاس مجلس شورای اسلامی در فروردین ۱۳۶۸ در مقام رئیس مجلس اعلام داشت: «ما از رهبر عالیقدر به خاطر شهامتی که در راه حفظ نظام و منافع آن نشان دادند تشکر می‌کنیم. هیچ چیزی هیچ علاقه و رابطه دوستی نمی‌تواند از تصمیمات امام و اجرای این تصمیمات جلوگیری کند. ما

میدانیم که امام از نظر احساساتی با چه تلخی این تصمیم را اتخاذ کردند. یقیناً علاقه امام به آقای منتظری در اوج خود است ولی وقتی نظام و منافع اسلامی طالب چیزی است هر چیز دیگر باید فدا شود. این کاری است که امام کردند و این برای ما درسی است که باید همین مسیر را دنبال کنیم.»

چنین به نظر می‌رسد که آیت الله منتظری علیرغم شوخیهایی که درباره ساده لوحی و بی‌اطلاعیش از امور برسر زبانها بود گول و خرف نبود. وی از همان آغاز کوشید تا برای خود خطی جدا از خط رسمی رژیم و کارگزاران آن به وجود آورد. با مشاهده نارضایتی مردم از سخت‌گیریهای به اصطلاح انقلابی رژیم جدید و عمال آن، در غالب سخنرانیهای خود مسئولان رژیم را به رافت و مدارا با مردم و پرهیز از افراط‌گراییهای انقلابی توصیه می‌کرد. به همین سبب بتدریج در اذهان عمومی از او تصویری به عنوان یک رهبر میانه‌رو که خشونت و قهر انقلابی را در رابطه با مسائل داخلی نمی‌پسندد به وجود آمد. برای مثال آیت الله منتظری در سخنرانی روز ۲۵ خرداد ۱۳۶۵ خود در اجتماع ائمه جمعه از آنها خواست تا از آزار لیبرالها و بدگویی از آنها خودداری کنند. در ۱۲ تیرماه ۱۳۶۵ طی سخنان دیگری درباره ایرانیان مقیم خارج گفت «بجاست ایرانیهایی که رفته‌اند برگردند به کشورشان و در غم و شادی ملت شریک باشند.» وی از رسانه‌ها خواست که علیه ایرانیان مقیم خارج جو سازی نکنند. در مردادماه ۱۳۶۵ در دیدار با کارکنان وزارت اطلاعات به آنها توصیه کرد که با مخالفین طریق مدارا در پیش گیرند.

پس از افشای سفر مک فارلن و همراهان وی به تهران و پرده برداشتن از معاملات پشت پرده رژیم با امریکا و اسرائیل که به دستگیری و اعدام مهدی هاشمی، تحت نظر قرار گرفتن بیت آیت الله منتظری و بازداشت کوتاه مدت هادی هاشمی داماد و سعید منتظری پسرش انجامید، فاصله میان «جانشین برگزیده» از «رهبر انقلاب» و سرسپردگان او روز به روز بیشتر شد و این نکته را با توجه به پاره‌ای از سخنرانیهای آقای منتظری طی این مدت می‌توان دریافت. به دنبال حمله نفرت ارتش به اصطلاح آزادبخش ایران وابسته به سازمان مجاهدین خلق در اواخر جنگ ۸ ساله به داخل خاک کشور، محاصره افراد مهاجم، کشته شدن بسیاری از آنها و اسارت بقیه، آیت الله خمینی طی دستور العمل محرمانه‌ای به رؤسای زندانها فرمان اعدام جمعی مجاهدین زندانی را صادر کرد.

آیت الله منتظری در این هنگام نامه‌ای سری به عنوان آیت الله خمینی فرستاد که مفاد آن پس از برکناری وی در تاریخ ۸ فروردین ماه ۱۳۶۸ به روزنامه لوموند چاپ پاریس درز کرد. متن این نامه از روی عکسی که از آن در شماره ۹۰۷ ایران تایمز مورخ ۱۸ فروردین ۶۸ چاپ

شده است نظر به این که موضع گیری آشکار آیت الله منتظری را در برابر آیت الله خمینی در این هنگام بخوبی نشان می دهد عیناً در زیر نقل می شود:

« بسم الله الرحمن الرحيم، محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی، پس از سلام و تحیت به عرض می رساند، پس از دستور حضرت تعالی مبنی بر اعدام منافقین در زندانها، اعدام بازداشت شدگان اخیر را ملت و جامعه پذیراست و ظاهراً اثر سوئی ندارد ولی اعدام موجودین از سابق در زندانها اولاً در شرایط فعلی حمل بر کینه توزی و انتقام جویی می شود و ثانیاً خانواده های بسیاری را که نوعاً متدین و انقلابی هستند ناراحت و داغدار می کند و آنان جداً زده می شوند و ثالثاً آنها سر موضع نیستند ولی بعضی از مسئولین تندرو با آنان معامله سر موضع می کنند. و رابعاً در شرایط فعلی با فشارها و حملات اخیر صدام و منافقین ما در دنیا چهره مظلوم به خود گرفته ایم و بسیاری از رسانه ها و شخصیتها از ما دفاع میکنند. به صلاح نظام و حضرت تعالی نیست که یک دفعه تبلیغات علیه ما شروع شود و خامساً افرادی که به وسیله داد گاهها با موازینی در سابق به کمتر از اعدام محکوم شده اند، اعدام کردن آنان بدون مقدمه و بدون فعالیت تازه ای بی اعتنایی به همه موازین قضایی و حکام قضاة است و عکس العمل خوبی ندارد و سادساً مسئولین قضایی دادستانی و اطلاعات در سطح مقدس اردبیلی نیستند و اشتباهات و تاثیر از جو بسیار فراوان است و با حکم اخیر حضرت تعالی چه بسیار بی گناهان یا کم گناهانی هم که اعدام می شوند و در امور مهمه احتمال هم منجز است و سابعاً ما تا به حال از کشتارها و خشونتها نتیجه ای نگرفته ایم، جز این که تبلیغات را علیه خودمان زیاد کرده ایم و جاذبه منافقین و ضد انقلاب را بیشتر نموده ایم. به جاست مدتی با رحمت و عطوفت برخورد کنیم که قطعاً برای بسیاری جاذبه خواهد داشت و ثانیاً اگر فرضاً بر دستور خود اصرار دارند اقلأ دستور دهند ملاک، اتفاق نظر قاضی دادستان و مسئول اطلاعات باشد، نه اکثریت، و زنان هم استثنا شوند، مخصوصاً زنان. بالاخره اعدام چندین هزار نفر در چندین روز هم عکس العمل خوبی ندارد و هم خالی از خطا نخواهد بود و بعضی از قضاة متدین بسیار ناراحت بودند و به جاست این حدیث شریف مورد توجه واقع شود: قال رسول الله ادرئو الحدود عن المسلمین...»

برکناری آیت الله منتظری بی شک مهمترین حادثه ای بود که در صحنه داخلی برای نظام ولایت فقیه روی داد. این واقعه برای مذهب یون حاکم بر ایران از این نظر که نتوانستند وحدت و اتفاق نظر میان خود را حفظ کنند و نفاق و دودستگی در صف آنها آنهم در عالی ترین سطوح ممکن در برابر چشم جهانیان آشکار شد شکست عمده ای بود که پایه های داخلی رژیم را عمیقاً تکان داد. هر چند که رژیم در کوتاه مدت توانست از طریق شدت

عمل در قبال طرفداران آیت الله منتظری، با توسل به اعدام و حبس و طرد آنها از مواضع مسئولیت آثار ویرانگر این واقعه را محدود کند، ولی در میان و بلند مدت نخواهد توانست از عواقب وسیع و زیانبار آن به سبب نفوذ گروه منتظری در قشر قابل توجهی از سلسله مراتب مذهبی و طرفداران آنها در میان مردم پرهیز کند چنان که طی دو سال گذشته ناآرامیهای عمده ای در حوزه علمیه قم بروز کرده و تعدادی از زبندگان رژیم نیز مانند برخی از نمایندگان دوره قبلی مجلس علناً مراتب تعلق خود را به خط منتظری و سرخوردگی از سیاستهای گروه خامنه ای - رفسنجانی ابراز داشته اند. نظام حاکم علاوه بر اقدامات سرکوبگرانه خود در قبال هواداران خط منتظری به منظور خنثی کردن آثار نامطلوب برکناری وی، از نظر تبلیغاتی نیز به تلاشهای گوناگونی دست زد که از مهمترین آنها یکی انتشار «خاطرات سیاسی» محمد ری شهری وزیر اطلاعات پیشین و دیگری چاپ سلسله مقالاتی به عنوان نامه احمد خمینی به عنوان آیت الله منتظری بود که در این مقال بطور فشرده به بررسی هر یک از آنها می پردازیم. «خاطرات سیاسی ۶۶-۱۳۶۵ محمد ری شهری» در واقع خاطرات سیاسی به معنای معمول کلمه که طیفی از رویدادهای مختلف را در محدوده زمانی خاطرات در بر بگیرد نیست بلکه منحصراً برای توجیه اقدام رژیم در دستگیری و اعدام مهدی هاشمی و همدستان او و سرانجام برکناری آیت الله منتظری نگاشته شده است. انتشار کتاب نیز (در ۳۰ هزار نسخه فقط در چاپ دوم) توسط یک موسسه دولتی انجام گرفته است.

در آغاز مقدمه کتاب چنین آمده است: «هرگز تصور نمی کردم که به این زودی بتوانم خاطرات تلخ خود را درباره یکی از آموزنده ترین حوادث انقلاب اسلامی ایران بازگو کنم. در حادثه ای که در افشای واقعیتهایی که بالاخره به برکناری قائم مقام رهبری منجر شد نقشی موثر داشت و مسیری نوین فراراه رهبری نظام جمهوری اسلامی گذاشت» (۳)

ری شهری در این مقدمه پس از اذعان به وخامت و اهمیت موضوع از نظر نظام ولایت فقیه کوشش دارد که خط منتظری را به عنوان یک خط منحط و ناسالم معرفی و خواننده را متقاعد کند که آیت الله خمینی تا آخرین لحظه با نهایت سعه صدر و بزرگواری کوشید تا «شاگرد فاضل و مبارز و مورد علاقه خود» را به راه صواب باز آورد ولی در برابر سرسختی طرف به ادامه راهی در جهت خلاف انقلاب سرانجام چاره ای جز کنار گذاشتن او ندید. نویسنده خاطرات برای نشان دادن عمق ناراحتی آیت الله خمینی قسمتی از نامه مورخ ۶۸/۱/۲۶ او را به عنوان نمایندگان مجلس به شرح زیر نقل می کند:

«همینقدر بدانید که پدر پیرتان بیش از دو سال است که در اعلامیه ها و بیغامها تلاش

خود را نموده است تا قضیه بدین جا ختم نگردد ولی متأسفانه نشد. از طرف دیگر وظیفه شرعی اقتضا می کرد تا تصمیم لازم را برای حفظ نظام و اسلام بگیرد. لذا با دلی پرخون حاصل عمرم را برای مصلحت نظام و اسلام کنار گذاشتم. انشالله خواهران و برادران در آینده تا اندازه ای روشن خواهند شد.» (۴)

محمد ری شهری در کتاب خاطرات خود هیچ گونه اشاره ای به ماجرای سفر مک فارلن به ایران و نقش مهدی هاشمی در افشای این موضوع نمی کند. بلکه مدعی است که سابقه اقدامات انحرافی مهدی هاشمی و یاران او و نگرانیهای آیت الله خمینی از این بابت به سال ۱۳۶۱ بر می گردد و از همان هنگام رهبر جمهوری اسلامی واحد اطلاعات سپاه پاسداران را مأمور مراقبت از آنان کرده بود.

معهدا با نگاهی به محتویات همین کتاب چنین می نماید که مهدی هاشمی به عنوان مسئول نهضت‌های آزاد بیخوش اسلامی در سپاه پاسداران، نفوذ عمده ای چه در داخل سپاه و چه در نهادهای دیگر برای خود فراهم آورده بود و همین امر گروه‌های رقیب را در داخل دستگاه حاکم نگران کرد و برای برانداختن وی به تکاپو انداخت. به این سطور از کتاب «خاطرات سیاسی» توجه کنید:

«نفوذ مهدی هاشمی و همفکران او در دستگاه‌های مختلف و در پناه حمایت‌های آقای منتظری و بیت ایشان موقعیت مستحکمی برای مهدی هاشمی به وجود آورده بود. حتی پس از تصویب اساسنامه سپاه در مجلس، برکناری او از مسئولیت واحد نهضت‌ها با زحمت زیاد انجام شد... او از فعالیت‌های خود دست برداشت و با اتکا و استناد به حکم آقای منتظری، کارهای خود را از طریق تشکیلات غیر علنی ادامه داد.» (۵)

در این کتاب ری شهری آغاز تعقیب جدی مهدی هاشمی و همفکران او را در اوایل پائیز ۱۳۶۵ ذکر می کند. به نوشته وی در این هنگام اداره ضد جاسوسی وزارت اطلاعات در زنجیره فعالیت‌های خود به یک «خانه تیمی» پر از وسایل جعل اسناد، مواد منفجره، اسناد محرمانه و سلاح و مهمات برخورد کرد که معلوم شد با مهدی هاشمی مرتبط است. آیت الله خمینی پس از وقوف بر این موضوع با صراحت دستور «قلع و قمع» صادر می کند. از همینجاست که بنا به روایت کتاب، آیت الله منتظری علیرغم اسناد و مدارک غیر قابل انکار در اثبات فعالیت‌های خطرناک و غیر مجاز مهدی هاشمی و یاران او بشدت با دستگیری و مجازات آنها مخالفت می ورزد و برخوردهای وی با شخص آیت الله خمینی و وزرات اطلاعات به سرپرستی ری شهری از همین نقطه آغاز می شود.

به روایت کتاب، آیت الله خمینی با وجود مخالفت‌های صریح آقای منتظری دستور

تخلیه خانه تیمی و متعاقباً دستگیری مهدی هاشمی را صادر می کند. در میان فهرست اشیا به دست آمده در خانه تیمی علاوه بر انواع مواد منفجره اسلحه و وسایل جعل اسناد، دو قلم وجود دارد که کاملاً جلب توجه می کند. یکی از این دو قلم پودر سرطان زا و دیگری تریاک است. از این رهگذر می توان فهمید که کارگزاران رژیم برای پیشبرد مقاصد خود از هر وسیله خطرناکی حتی پودر سرطان زا هم استفاده می کنند. در صفحات بعدی کتاب از خلال مکاتبات میان آیت الله خمینی و منتظری به وضوح می پیوندد که این خانه به اصطلاح تیمی یکی از پنج خانه ای بوده که وزارت اطلاعات خود در اختیار گروه مهدی هاشمی گذاشته است. ری شهری خود در بخشی از نامه مفصلی که در تاریخ ۶/۸/۶۵ و به آقای منتظری نوشته موضوع را به این شرح تایید کرده است:

«از شما نقل شد چرا به امام نگفته اند چقدر سلاح و مواد منفجره را تحویل داده اند و منزل را آقای فلاحیان (معاون وقت وزارت اطلاعات و وزیر فعلی) در اختیار آنها قرار داده بود؟ همانطور که حضوراً آقای فلاحیان مطرح کردند پنج خانه سالها قبل در اختیار آنها قرار داده شده و بعداً ایشان گفته بودند خانه ها را تحویل بدهید ولی آنها این خانه را تحویل نداده اند...» (۶)

پس به وضوح مشخص می شود که موضوع کشف خانه تیمی که مقامات از آن خبری نداشته اند به هیچ وجه مطرح نبوده است. از همه قرائن چنین پیدا است که رژیم خود این خانه را با کلیه وسایل خرابکاری و آدم کشی از جمله پودر سرطان زا در اختیار گروه مهدی هاشمی قرار داده بود ولی بعداً چون او با اقدام به افشای سفر پنهانی مک فارلن و همراهان به ایران مرتکب گناهی نابخشودنی شد از همین موضوع برای پرونده سازی علیه وی استفاده کردند.

آیت الله خمینی در تاریخ ۱۲ مهرماه با ارسال نامه ای برای آقای منتظری ضمن تاکید بر مراتب علاقمندی خود به او اکیداً هشدار می دهد که باید در جریان دستگیری و مجازات مهدی هاشمی سکوت اختیار کند و هیچ گونه واکنش از خود بروز ندهد. نامه مذکور با سطور زیر پایان می یابد:

«من تاکید می کنم که شما دامن خود را از ارتباط با سید مهدی پاک کنید که این راه بهتر است والا هیچ عکس العملی در رسیدگی به امر از خود نشان ندهید که رسیدگی به امر جنایت مورد اتهام حتمی است. سلامت و توفیق جناب عالی را خواستارم» (۷)

آیت الله منتظری نه تنها سکوت نمی کند بلکه طی یک نامه مفصل و دندان شکن کلیه اتهامات وارده بر مهدی هاشمی را بی اساس اعلام می کند.

آقای منتظری بعداً به مهدی هاشمی می گوید «امام با نامه خودشان خواب را از چشم من گرفته اند. من هم نامه ای نوشتم که خواب را از امام بگیرد».

آقای منتظری در این نامه یاد آور می شود که تشکیلات مرتبط به نهضت‌های اسلامی توسط شخص وی و پسرش محمد منتظری تاسیس شده و مهدی هاشمی هم تحت دستور عمل می کرده است بنابراین اگر کسی باید دستگیر و محاکمه شود خود اوست. به این فراز توجه کنید:

«و ثالثاً نهضتها و پول نهضتها مربوط به من و مرحوم محمد منتظری است و سید مهدی هاشمی پس از مرحوم محمد از من حکم دارد. حالا که نظر جناب عالی بر مجرمیت و تعقیب مجرم است و مرقوم فرموده اید «تمام کسانی که در این امور دخالت داشته اند محاکمه شوند» محاکمه اولاً باید متوجه من و مرحوم محمد در عالم برزخ شود نه حسن و سید مهدی هاشمی که ماموریتی انجام داده اند.» (۸)

آیت الله منتظری در رابطه با محکومیت مهدی هاشمی به قتل در زمان شاه در نامه خود چنین آورده است: «و خامساً سید مهدی هاشمی در زمان شاه در دادگاه اصفهان به زور ساواک به سه مرتبه اعدام محکوم شد ولی دیوانعالی کشور در زمان شاه آنقدر استقلال و عرضه داشت که حکم دادگاه اصفهان را لغو کند. ولی همین سید مهدی هاشمی در زمان جمهوری اسلامی اصرار کرد که اگر بناست محاکمه شوم مرا محاکمه کنید تا گره باز شود و در اصفهان مقدمات محاکمه فراهم شد ولی شورای عالی قضایی نظر نداد و جلو آن را گرفت حالا آقای وزیر اطلاعات می فرمایند او متهم به بیست و چند فقره قتل است.» (۹)

ری شهری به نقل بقیه نامه به این عنوان که «قلم از نقل آن شرم دارد» در کتاب خاطرات سیاسی خودداری ورزیده ولی چند سطر از آن در نامه مفصل احمد خمینی در تاریخ ۶۸/۲/۷ به آیت الله منتظری به عنوان مدرکی در دهن کجی به «امام و انقلاب» آمده است:

«آیا می دانید در جمهوری اسلامی برخلاف آنچه که در فقه خوانده ایم نه جان مسلمان محترم است نه مال او. قاضی حکم می کند که مال او را بدهید. کسی گوش نمی کند. مخصوصاً اگر در تصرف بنیادهای انقلاب باشد. مقامات شورا یعالی قضایی هم از ترس یکدیگر یا از ترس تلفنهای مقامات و جوسازیهای غلط بر این همه خلاف شرعها بوسیله سکوت صحنه می گذارند.»

در جای دیگر از همین نامه: «آیا می دانید در بعضی از زندانها حتی از نور هم برای زندانیان دریغ داشتند. آنهم نه یک روز و دو روز بلکه ماهها. قطعاً به جناب عالی خواهند گفت